

نگاه کارشناس

بازنگری پادمانی هسته‌ای

محمد البرادعی*
ترجمه: حسن بنانج

مشکل اصلی در مورد تکثیر هسته‌ای و کنترل تسلیحات کاملاً روشن است: باید جست‌وجوی راه حل‌های جدید و بدیع را آغاز کنیم وگرنه رژیم بین‌المللی پادمانی بدون استفاده و منسوخ خواهد شد. به همین دلیل از من خواسته شده است که در چند حوزه، شیوه‌های جدید را مورد بررسی قرار دهم. اول، ایجاد تعهدی مجدد نسبت به خلع سلاح است- اقدامی فراتر از راهبردهای امنیت ملی در مورد تسلیحات هسته‌ای که توانسته است به عنوان انگیزه‌ای خلل‌ناپذیر برای سایر کشورها به منظور دستیابی به این تسلیحات عمل کند. دوم، تشدید نظارت بر قطعات حساس تکثیر در چرخه سوخت هسته‌ای. با ایجاد نظارت چندملیتی در مورد هر نوع عملیات غنی‌سازی اورانیوم یا جداسازی پلوتونیوم، ما می‌توانیم ریسک تبدیل شدن این مواد را به تسلیحات کاهش دهیم. اقدامی همزمان نیز می‌تواند صورت بگیرد: ایجاد مکانیسمی برای تضمین عرضه بی‌وقفه سوخت راکتورها به مصرف‌کنندگان صادق، از جمله تأسیس یک بانک سوخت تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. حوزه سوم بسیار پیچیده‌تر است: چگونه می‌توان بر مبنای رویکردی خلاقانه با سه کشوری که هنوز پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای (NPT) را امضا نکرده‌اند، مواجه شد: پاکستان و هند که هر دو دارای زرادخانه‌های هسته‌ای هستند و اسرائیل که همچنان به سیاست رسمی ابهام ادامه می‌دهد و این اعتقاد وجود دارد که از توان تسلیحات هسته‌ای برخوردار است. هر چند ممکن است ما به شدت بخواهان تحدید این سه کشور باشیم، اما بعید است که آنها از تسلیحات هسته‌ای خود دست برداشته و یا به یک چارچوب نظارتی جهانی یا منطقه‌ای تن دهند. راجعبرد سستی ما- مواجهه با چنین کشورهایی به عنوان غیرمخودی- برای وادار کردن آنها به پیروی دیگر روشی واقع بینانه نیست. توافق اخیر میان رئیس‌جمهور جورج بوش و نخست‌وزیر مان موهان سینگ در مورد تبادل فناوری هسته‌ای میان هند و آمریکا از جمله رویدادهایی بودند که ما را به این نقطه بحث‌برانگیز کشاندند. برخی معتقدند که این توافق پیش از هر چیز هند را قادر می‌سازد که برای تولید تسلیحات بیشتر، اورانیوم افزون‌تر در اختیار داشته باشد- این روند باعث می‌شود که هند به تسلیحات هسته‌ای پیشرفته دست یافته تا جایگاهی به یک کشور دارای تسلیحات هسته‌ای پیشرفته مشروعیت یابد. با این حال در هند این اعتقاد وجود دارد که این توافق زوال برنامه تسلیحات هسته‌ای این کشور را در پی خواهد داشت، زیرا زمینه محدودیت جدیدی در انتقال تجهیزات و مهارت را میان تسهیلات نظامی غیرنظامی فراهم خواهد آورد. بدیهی است که این موضوع پیچیده‌ای است و می‌تواند محل اختلاف افراد مطلع باشد. ممکن است که این مسئله در نهایت به یک حکم‌مورد توافق منتهی شود، اما نظراتی چند در این زمینه دارم که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

اول، بر اساس پیمان NPT کشور دارای تسلیحات هسته‌ای «مشروع» یا «نامشروع» وجود ندارد. این حقیقت که در پیمان مذکور پنج کشور به عنوان دارندگان تسلیحات هسته‌ای به رسمیت شناخته شده‌اند، موضوعی قابل تغییر و گذراست. این پیمان به هیچ وجه وضعیتی دائمی برای این کشورها به عنوان دارندگان تسلیحات مسلح فرض نمی‌کند. افزون بر این، توافق میان آمریکا و هند در این مرحله بی‌طرفانه است- این توافق چیزی به برنامه تسلیحات هسته‌ای هند نیازفرد و یا چیزی از آن نمی‌کاهد. این توافق همچنین به معنای اعطای جایگاهی به صورت قانونی و یا غیر از آن به هند به عنوان دارنده تسلیحات هسته‌ای نیست. هند هرگز عضو NPT نشد، بنابراین این کشور هیچ نوع تعهد قانونی را نقض نکرده و هرگز تکثیر تسلیحات هسته‌ای را مورد حمایت قرار نداده است. این موضوع نیز دارای اهمیت است که پیامدهای عدم‌پذیرش مبادلات فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای را مورد بررسی قرار دهیم. هند به عنوان کشوری که یک ششم جمعیت جهان را در خود جای می‌دهد، اشتیاهی فراوانی برای انرژی- و برنامه هسته‌ای غیرنظامی که به سرعت در جهان در حال رشد است- دارد. این موضوع به این دلیل پیش‌بینی، دسترسی‌نده به فناوری سریع و پیشرفته دارای اهمیت است. واضح است که هند از روابط نزدیکی با آمریکا و بسیاری دیگر از کشورها در حوزه‌های مختلف فناوری و امنیت، نفع می‌برد. این کشور در امنیت و صلح بین‌المللی به عنوان شرکای ارزشمند و معتمد شناخته می‌شود. فهم این منطق بسیار مشکل است که جهان همچنان انرژی هسته‌ای غیرنظامی را به عنوان تنها حوزه عدم همکاری قلمداد کند. بر اساس توافق با هند این کشور به پیروی از دستورالعمل گروه تهیه‌کنندگان هسته‌ای که سازمان‌ای از کشورهای تعیین‌کننده قوانین دستیابی به فناوری و مواد هسته‌ای است، متعهد است. هند تسهیلات غیرنظامی هسته‌ای خود را تحت پادمانی بین‌المللی درخواهد آورد. هند حمایت خود را از «پیمان قطع مواد فسیلی» اعلام داشته است. حمایت قوی هند از آمریکا- در کنار سایر کشورهای دارای تسلیحات هسته‌ای- برای این که این پیمان ضمانت اجرایی پیدا کند، بسیار اهمیت دارد. توافق هند و آمریکا گشایشی خلاقانه در روند پیشین است و نخستین گام به جلو برای هند و جامعه جهانی محسوب خواهد شد. این کشور برای کمک به ارتقای زندگی ۵۰۰ میلیون فقیر، به فناوری نوین و امن دست یافته و به بخشی از تلاش‌های بین‌المللی در جهت مبارزه علیه تروریسم و رهایی دنیا از تسلیحات هسته‌ای تبدیل خواهد شد. ما ناگزیر از مواجهه با آینده هستیم و باید راهبردهایی را برای تبدیل کردن پاکستان و اسرائیل به شرکایی در کار کنترل و عدم تکثیر تسلیحات بیایم. این راه‌حل‌ها صرف‌نظر از هر شکلی که دارند، نه تنها تسلیحات هسته‌ای بلکه مجموعه‌ای از نگرانی‌هایی که هر یک از این کشورها در زمینه امنیت دارند را باید مورد خطاب قرار دهند. هیچ‌کس هرگز نگفته است که نظارت بر تسلیحات هسته‌ای کار ساده‌ای است. این مهم مستلزم میزان زیادی جرات و سرسختی، تفکری خارج از روال رایج و یک نوع حس واقع‌بینی است. و این هدفی است که ارتش تلاش را دارد.

*مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. او و آژانس جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۵ را از آن خود کردند.

این مقاله بخشی از ترجمه مقاله راه‌های گذار به

دموکراسی نوشته خوان لینز است که قرار است به

طور کامل در کتابی که شامل چند مقاله دیگر درباره موضوع گذار به دموکراسی است منتشر شود.

■ ■ ■

درباره اینکه ارتباط مستقیمی میان انواع متفاوت رژیم‌های اقتدارگرا و راه‌های گذار به دموکراسی وجود دارد دانشمندان علوم اجتماعی چندی به پژوهش پرداختند. این پژوهش‌ها دیری نپایید، چرا که به نظر می‌رسد پاسخ این باشد که چنین ارتباط مستقیمی وجود ندارد؛ سیاست بسیار پیچیده‌تر از آن است که مغلوب چنین پژوهش‌هایی شود! با این حال یکی از ویژگی‌های روند گذار که به نظر می‌رسد به طور موثری شکل‌دهنده نتایج حاصل از این روند باشد، اهمیت نسبی نیروهای اداری- نظامی در رژیم اقتدارگرای پیشین است.

ممکن است روند دموکراتیزاسیون، به دست رهبران حکومت نظامیان آغاز شود، اما این روند به دست رهبران ارتش به مثابه نهادی با شخصیت حقوقی مستقل تاکنون تجربه نشده است. چنین موردی در برزیل روی داد؛ بازکردن فضا به دست رئیس‌جمهور گائیزل^۱ و متحد اصلی او ژنرال گالبری^۲ منجر به شروع روند آزادسازی شد و استقلال بیشتری به جامعه مدنی بخشید. برای برخی پست‌های خاص انتخابات آزاد برگزار شد و نهایتاً به واسطه افزایش فشار عمومی به انتخاب هیأتی برای انتخاب رئیس‌جمهوری غیرنظامی انجامید. این روند آرام، برای بخش‌های مهمی از ارتش قابل پذیرش نبود. این الگو با نمونه‌هایی که ارتش به عنوان نهادی مستقل قدرت را رها می‌کند متضاد است: نمونه‌هایی مانند ارتش یونان پس از شکست در بحران قیروس یا ارتش پرو. دفاع از استقلال ارتش به عنوان نهادی مستقل و پاسداری از قابلیت آن برای دفاع ملی و نیز تبه‌تشدن از تقصیرهایی که به واسطه به دست گرفتن حکومت دامن ارتش را آلوده است، موجب گرفتار رفتن ارتش از قدرت می‌شود.

تصمیمی که به این شیوه گرفته می‌شود با شروع روند دموکراتیزاسیون به دست دولت غیرنظامی و تحمل آن روند توسط ارتش یا تن‌دردان ارتش به آن روند، متفاوت است. تفاوتی اساسی میان «قدرت رسمی» و «قدرت غیررسمی» و همچنین تفاوتی بنیادی میان دو مفهوم «نفوذ» و «اقتدار» وجود دارد، با وجود این بیشتر محققان این تفاوت را فراموش می‌کنند.

حتی در رژیم‌های اقتدارگرا، غیرنظامیان ارتباط نزدیک‌تری با جامعه مدنی دارند و در محیطی بازتر و آزادتر از افسران نظامی زندگی می‌کنند. غیرنظامیان در فعالیت‌هایی تخصصی شرکت می‌کنند که آنها را در تماس با نمایندگان بخش‌های مختلف جامعه قرار می‌دهد. بسیاری از غیرنظامیان در موقعیت کاری‌شان با کسانی که رهبران مخالفین آینده خواهند شد پیوندهایی شخصی برقرار می‌کنند؛ چیزی که در میان افسران ارتش احتمال بسیار اندکی دارد. این پیوندهای چندگانه و همکاری‌ها در هنگام مذاکره درباره روند گذار بسیار مهم هستند.

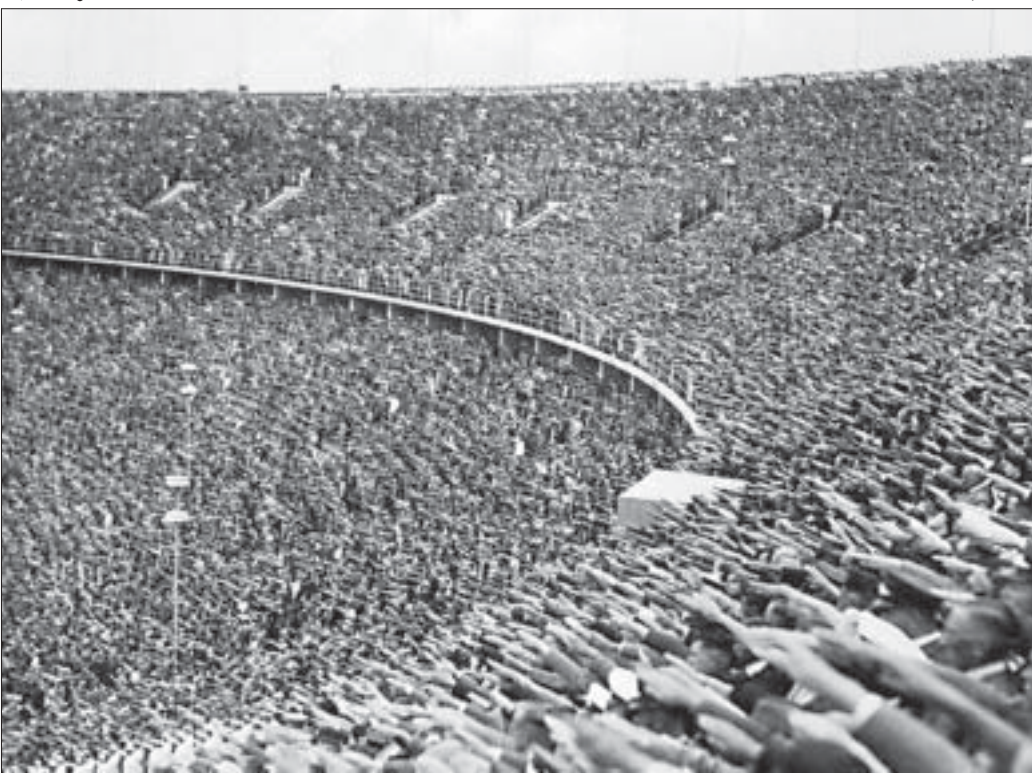
فارغ از جایگاهی که ارتش به طور رسمی در ساختار یک رژیم اقتدارگرا دارد، جایگاه ارتش در روند دموکراتیزاسیون اهمیت زیادی دارد. برخلاف دیگر گروه‌های اجتماعی، ارتش تنها گروهی است که می‌تواند اراده خود را به حرکت دادن تانک‌ها در خیابان به دیگران تحمیل کند. در کشور پرتغال برخی نمونه‌های بازسازی دموکراسی، به دست بخشی از نیروهای مسلح آغاز شد یا مثلاً در کشور ونزوئلا بازسازی دموکراسی با همکاری ارتش شروع شد. از سوی دیگر ارتش می‌تواند روند اصلاحات را با زور متوقف کند. مفید است تا این حکمت ماکیاولی را به یاد آوریم: که «عاقلانه نیست کسانی که مسلح‌اند از کسانی که مسلح نیستند پیروی کنند» و در بیشتر جوامع تنها نیروهای نظامی به طور موثری مسلح شده‌اند. نهاد ارتش ضرورتاً با دموکراسی و سیاست حزب مخالف نیست و با این سیاست‌ها با خشونت طری خواهد شد؛ با این وجود ذهنیت نظامی‌گری باعث می‌شود تا نظامیان اغلب با همدلی کمتری

علوم سیاسی

نظامیان و گذار به دموکراسی

خوان لینز

ترجمه: دانیال شاه‌زمانیان



با مجالس دوم [که در نظام‌های دومجلسی از راهی به جز انتخابات تشکیل می‌شدن] مربوط می‌شد. جای تردید است که الگوهای رسمی یا قراردادهای راه‌های پیش‌بینی‌شده حقوقی یا پیش‌بینی‌های قانون اساسی در دوره گذار برای حل مشکلات ارتش و دموکراسی بتوانند به کار آید. تجربیات اخیر نشان داده‌اند که برای رسیدن به فهمی قطعی از اعمال و محدودیت‌های قابل‌پذیرش، مناسب‌تر است به صورتی غیررسمی تلاش کنیم تا به این فهم برسیم. به هر حال این موضوع مستلزم تعهد صادقانه رهبر در برابر توافقات و ظرفیت او در دفاع از آن تعهدات در برابر دیگران است. مانند دیگر مسائل، در اینجا نیز

خلاء رهبری و عدم تعمیق بنیان‌های سازمانی میراثی است که از رژیم‌های اقتدارگرا برجای مانده است. تحولات سیاسی ناگهانی و سریع در اتحاد جماهیر شوروی و در کشورهای کمونیست

روپایی، محققان علوم اجتماعی را شگفت‌زده کرد. چند سال پیش در لهستان به طرز آشکاری اقتدارگرایی به جای تمامیت‌خواهی نشست. حتی شوروی نیز تا مدت زیادی نمی‌توانست با سنخ آرمانی تمامیت‌خواهی مطابقت کند، با این وجود اجماعی وجود ندارد که شوروی چه زمانی کاملاً تبدیل به رژیمی تمامیت‌خواه شد و چگونه می‌توان برای روش سیاسی شوروی مفهوم‌سازی کرد. قطعاً بسیاری از دولت‌های کمونیست اروپای شرقی، رژیم‌های

پساتمامیت‌خواهی بودند که در دوره‌هایی روند آزادسازی را تجربه کرده‌اند. آنها شاهد زوال ایدئولوژی بودند و بحران سازمان‌های توده‌ای را مشاهده می‌کردند. حتی با این وجود به نظر نمی‌رسید گذار سیاسی به دموکراسی کثرگرگرا محتمل باشد. بسیار زود است تا روندی را که به تغییر این رژیم‌ها انجامید و راه‌های متفاوتی را که روند دموکراتیزاسیون پیمود و حتی نوع رژیم‌هایی را که از این روند سربرآورده‌اند، تحلیل کنیم. با این حال، این روندها با روندهایی که در جاهای دیگر طی شده بود شباهت‌هایی داشته‌اند.

تغییراتی که به دست مخالفین گورباچف به نام گلاسنوستی و پرسترویکا انجام شد، تغییراتی بود که از بالا اعمال می‌شد اما در پایین شتاب گرفت و از هدفی که برایشان در نظر گرفته شده بود فراتر رفت. عقب‌رفتن چتر حمایتی شوروی مشروعیت رژیم‌های تحمیلی در اروپای شرقی پس از جنگ جهانی دوم را به طور عریان در معرض دید گذاشت. عقب‌نشینی شوروی در اروپای سرگرب و بالاتر و بالاتر برد تا جایی که مخالفین شجاعت پیدا کردند تا خود را بروز دهند

و هزینه تحمل مخالفین که پیش از آن خطر مداخله شوروی را به همراه داشت کمتر شد. در همین زمان، بحران کارآمدی نظام اقتصاد

سوسیالیستی که حتی شوروی را هم در بر گرفته بود، جست‌وجو برای یافتن راه‌حل‌هایی را که شامل تغییرات سیاسی نیز می‌شد ضروری می‌نمود.

به نظر می‌رسد الگویی واحد برای گذار در کشورهای کمونیستی وجود نداشته باشد، اما راه‌های گوناگون گذشته بازتابی از تحولات رژیم‌ها در چند سال آخر هستند. در یک طرف رومانی است که رژیم چائوشسکو، چیزی میان رژیمی سلطانی و تمامیت‌خواه، هیچ راهی جز شورش مردم باقی نگذاشته بود؛ شورشی که منجر به روی کارآمدن دولت موقتی شد که بدون برنامه‌های مشخصی قدرت را در دست گرفت و نتوانست رژیم سیاسی را به سوی دموکراسی هدایت کند. از طرف دیگر نمونه لهستان است که تکثرگرایی محدودی در طی چند سال رشد کرد و مخالفیستی که به خوبی سازمان‌دهی شده بودند در یک انتخابات قدرت را در دست گرفتند؛

اما با این وجود پس از آن انتخابات نیز در قدرت با کمونیست‌ها شریک بودند. نمونه متاخر دیگری میان این دو حد نهایی قرار دارد یعنی میان نمونه‌ای که در آن احزاب دموکراتیک وجود دارند و نمونه‌ای که قدرت در دست ارتش است، گذار به دموکراسی در برزیل بود. به نظر می‌رسد مجارستان بیشتر از مدل اسپانیا پیروی کرده است. رژیم سیاسی مجارستان خود تغییرات را آغاز کرد و قدرت را تا هنگام انتخابات حفظ کرد. راهی که کشورهای چک و آلمان پی‌مومدند یعنی راهی که مخالفین تا پیش از دوره انتخابات به گونه‌ای محدود در قدرت شرکت داشته‌اند، نمونه دیگری در کشورهای غربی ندارد.

گذارهایی که در کشورهای کمونیستی انجام شد به خاطر حضور اقتصاد سوسیالیستی ناکارآمدی که از مرکز برنامه‌ریزی می‌شد اساساً با گذارهای دیگری که در کشورهای غربی انجام شده متفاوتند. این کشورها مجبور بودند به اصلاحات اقتصادی دست زنند و به نحوی به سوی اقتصاد بازار حرکت کنند و هم‌زمان، بار اصلاحات سیاسی را هم به دوش کشند یا اثرات تغییرات سیاسی را تحمل کنند. شواهدی در دست است که تغییرات اقتصادی نسبت به تغییرات سیاسی مشکلات سخت‌تری به دنبال دارد، چرا که هنوز الگویی برای گذار از یک اقتصاد دستوری به اقتصاد بازار و نظام سرمایه‌داری وجود ندارد.

بحران دولت سوسیالیستی و اقتصادهای متمرکز در دست دولت، ضرورت به رسمیت شناختن مکانیسم‌های بازار و مالکیت خصوصی ابزار تولید را روشن کرد. بسیاری این الگو را نظام سرمایه‌داری می‌خوانند اما در عمل نظامی التقاطی و مختلط به دست می‌آید و استلزاماتی به بار می‌آورد که تنها مخصوص کشورهای سوسیالیستی نیست. نباید فراموش کرد که بسیاری از دموکراسی‌هایی که بنا به اصل از جانب اکثریت مردم شان حمایت می‌شوند، اگرچه شاید این حمایت ضرورتاً در عمل مشاهده نشود، بدون آن که مالکیت خصوصی ابزار تولید را تبدیل به مالکیتی عمومی کنند، با اقتصادی حمایتی به نحوی غیرمستقیم از مشروعیت نظام اقتصادی سرمایه‌داری حفاظت می‌کنند. این حمایت در برخی مواقع بسیار بیش از آن حدی است که رژیمی اقتدارگرا می‌تواند براساس اقتصادی حمایتی به وجود آورد. در برخی موارد با انجام اصلاحات اقتصادی، حکومت‌ها مجبور می‌شوند به واسطه متحقق نشدن خواسته‌های مردم هزینه‌ای سنگین بپردازند اما اکنون با مشروعیت بیشتری که اقتصاد بازار به دست آورده این مانع تا حدودی کنار رفته است. بحران اقتصاد کاملاً سوسیالیستی، البته نه نظام اقتصادی دولت رفاه یا اقتصادی مختلط، به طور مستقیم به ثبات و مشروعیت دموکراسی‌هایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به سوی سوسیالیسم حرکت کنند کمک کرده است.

پی‌نوشت‌ها:

1- Geisel

2- Golbery



نگاه سیاستمدار

اشغال، اشغال است

یوسی سارید*

ترجمه: نیره محمودی

در «یوگیاکارتا»ی اندونزی مردم نگران فوران آتشفشان کوه «مراپی» هستند که یکی از خطرناک‌ترین آتشفشان‌ها در اقیانوس آرام است. در هفته‌های اخیر مراپی بخارهای گازی و گدازه به بیرون متصاعد کرد و روستائیان وحشت‌زده که پای این کوه زندگی می‌کنند، خود را برای اوضاع بد آه‌آه می‌کشند. اما در این جا و در اولین روزهای تابستان، افزایش دمای هوا ما را کریخت و در گرمای طاقت‌فرسای بعدازظهر مجبور به خوابی کوتاه می‌کند. نه فقط اندونزی بلکه زمین در حال حرکت است و در حالی که سایه یک انفجار آتشفشانی قرب‌الوقوع روی زندگی عده‌ای سایه افکنده است، کاملاً تابستان نیز به تیرگی می‌رود. ۳۹ سال پیش در چنین هفته‌ای (هفته گذشته) جنگ ۶روزه به پایان رسید و دوران اشغال آغاز شد. اسرائیل در هفته جاری وارد چهلمین سال از اشغالگری خود می‌شود. آیا واقعاً این طور است یا این که تمامش یک روای بی‌اساس بوده است؟ کاملاً واضح است که همین طور بود - ۴۰ سال کابوس - و هنوز هم ادامه دارد. گاهی اوقات به نظر می‌رسد که نشانه‌هایی از خاتمه این دوران در دوردست‌ها وجود دارد، اما اینها فقط نشانه‌ها هستند. اگر قرار باشد آینده در نقشه راه و عقب‌نشینی یک جانبه جست‌وجو شود، برای این داستان هیچ پایانی وجود ندارد. در ابتدا این اشغالگری با نیت خوب خود را معرفی کرد و این طور به نظر می‌رسید که منطقی است. اما تاریخ ظلم و بیاداد در سابقه بشر هرگز موردی از اشغالگری معزولانه را که تنها به نفع اشغال‌شونده باشد، به خاطر ندارد. درست است که ذهن یهود خلاق است اما مشکل این است که خلاقیت این بار نتیجه‌بخش نیست. اشغالگری اشغالگری است - و با این وجود که از خود خوش‌قلبی نشان دهد، کاملاً نمی‌تواند خودش را بشناسد. آیا تصویری که از سال ۱۹۶۷ نمایان شده است، همانند گذشته است؟ بهتر است که آنچه را با خشم بدریم و آن را دردم بشکنیم تا تصاویر تنوع‌آوری را که چگونگی شکل‌گیری ما را نشان می‌دهند، شاهد نباشیم. آیا این چشمان آشفته‌ان آن ما است؟ آیا جوان برازنده‌ای که در میان دشت‌ها قدم می‌زد، به خوکی فریه تبدیل شده است؟ آیا آن خوک فریه «شورون» است؟ او مک‌دونالدهای فراوانی را بلعید، یاشورون پیتزاهای زیادی خورد، او مانند خوره به جان این سرزمین افتاد و مسایلیگانه‌ان را در شگفتی فرورید. تصویری منجرکننده در آینده دیده می‌شود. پس از آن که تمام کشورهای استعمارگر که هرگز خویشید در آنها طلوع نمی‌کند، مستعمره‌های خود را ترک کردند، اسرائیل تصمیم گرفت به احیای روزهای کهنه استعمارگرایی بپردازد. چرا این درس تلخ را از درنه دیگران نمی‌آموزد؟ اگر کسی می‌خواهد درسی بگیرد، باید آن را با گوش و پوست خود حس کند. بنابراین به آموختن و انتخاب متکثرلین راه، ادامه دهید. انگلیس، فرانسه، هلند، اسپانیا و پرتغال - و کرانه‌های زیادی شوروی و یوگسلاوی که زمانی به نام اکون - از روی میل یا اجبار سرزمینی که به آنها تعلق نداشت، برای نجات خود از خود، بازپس دادند. و فقط نیروی اسرائیل برای حفاظت خود از خود هدر می‌رود، وسیله گرینه دیگری برای خود متصور است، گویی به گونه‌ای حمله‌ای توسط نیروهای علیه نیروهایش، شکست نخورده است. حماقت در شواری امنیت ملی هنوز اغفال‌کننده است. چشمان «گیورا ایلند» نیز گرفته است زیرا در زمان خسوف مستقیماً به خورشید خیره بود. او معتقد است که عدم توافق در غزه یک اشتباه بود و همگرایی در کرانه باختری فقط از یاد رفتن می‌کند، زیرا ما در ازای آن، چیزی ارزشمند دریافت نکردیم و نخواستیم کرد. این کلامی معنی است، باوهای محض، پوچ ترین بیز ها. بی‌شک ما در ازای کالایمان که فقط نفع خودمان در آن نباشد، به چیزی خواهیم رسید. اما آن را از دیگران به دست نخواستیم آورد، بلکه فقط از طریق خودمان قابل حصول است. فقط خودمان با نیروی خودمان و با دستان خودمان می‌توانیم بهترین هدیه‌ای را که می‌تواند وجود داشته باشد در شصتمین سالگرد تولدمان به خودمان اهدا کنیم. هدیه‌ای که به نجات زندگی‌ها منجر خواهد شد. این هدیه این است که بیرون برویم، بدون هیچ بازگشتی و راه میانه‌ای هم در کار نیست. ما قهرمان نبودییم مگر در آلبوم‌های عکس، زیرا نوانتسیم بر احساسات خود حاکم کنیم. من می‌توانستم تصویر فاسلین (الدور) در مقابل تیراندازان حفاظت کند، به خاطر آورم. می‌توانستم در آن روز پان هفته لحظه‌ای را که «هوز» دختر نوجوان بر بالین خا - در حالی که فریاد می‌زد، پدر - و پدرش که به چشمانی دریده در سکوت بود، به خاطر آورم. من توانستم هزاران شاهد زنده و مرده‌ای را به خاطر آورم که می‌توانند در مورد پایان غافلگیرکننده زندگی خود شهادت دهند. اما تصمیم گرفتم که به جای آن داستانی همیشگی از اشغالگری بدون‌اشک و خونریزی را انتخاب کنم. سال‌ها پیش، قبل از آغاز اولین انتفاضه آشنایان فلسطینی من در رام‌اله از من کمک خواستند. آنها خواستار دریافت اجازه برای احداث کارخانه تولیدخیارشور در شهر خود بودند. آنها چنین خواسته‌ای را مطرح کرده بودند و جوابی از مقامات نشنیدند. من قول مساعدت دادم. چرا که نه آنها می‌توانستند سرمایه‌گذاری کنند و چند نفر را صاحب کار کنند و سود ببرند. به اداره امور شهری مراجعه کردم و با پاسخ منفی مواجه شدم. آنها در اداره مذکور از من پرسیدند: «دبوانه شده‌ای؟ اگر آنها کارخانه‌شان را راه بیندازند، صنعت خیارشور ما ورشکست خواهد شد.» اشغالگری حتی حاضر نیست که از خیارشور هم دست بردارد. در این جا بود که فهمیدم چگونه یک نفر نمی‌تواند نظریه استعمارگر را در حالی که او بر وی یک پای خود در پشت من ایستاده است، درک کند. این استعمارگری است با همه مزاحمت‌های عنادآمیز و قابل پیش‌بینی‌اش. این داستان برای این روزها که میان مذاکرات متوقف شده و عقب‌نشینی یکجانه به بن‌بست رسیده در حال سپری شدن است نیز مناسب است.

*چچگرای منتقد دولت اسرائیل